



۲۰۱۶/۱۲/۲۱



زبیر واعظی

خواهش جناب خر از من



خری گفتا به من روزی هراسان
که من از نام تان هستم گریزان
مرا سر خم شد و بارم به شانه
کنم خدمت شما را بی بهانه
حلیم و برده بار و خادم هستم
به نفس خویش هر دم حاکم هستم
نه مکار و شیادم، نه دروغگو
نه اشرارم، نه طالب، نه جفا جو

رسد نقصان من هرگز به موری	نه کشتار و فسادى يا که چورى
گر آبم می دهید یا جو به کهدان	ازین بیشش کجا خواهم ای انسان
نمی فهمید که خر یعنی شرافت	نجیب و برده بار و با نزاکت
نمی دانید که خر یعنی فرشته	چو خر مظلوم ایزد کی سرشته؟
کدام خر کرده روزی انتحاری؟	گهی سنگسار و قتل و انفجاری؟
کدام خر ساخته بمب و راکت انداز؟	هوا پیما و تانکی بهر سرباز؟
گناهی گر کنم بس سر گرانم	خورم صد چوب و جفتک می پرانم
کمی عرعر کنم يك چند دقیقه	زنید مشمت و لگد با هر سلیقه
پرشانم مگر هر دم از اینحرف	که انسان شیریر و زشت و کم ظرف
خطایی گر کند گویند که خر شد	خبیث و کودن و غول البشر شد
جنایت را که می بینم در عالم	دلّم بد گشته است از نام آدم
نیم هرگز ز خر بودن پشیمان	که خر باشم مگر نه همچو انسان
تقاضایم ز آدم باشد اکنون	بدانند قدر خر های جگر خون

پایان